
تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۳

آیه ۷۳ - ۷۹

آیه و ترجمه

۷۳ و الی ثمود اخاهم صلحا قال يقوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره قد جاءكم بينة من ربكم هذه ناقة الله لكم اية فذروها تاكل في ارض الله ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب اليم

۷۴ و اذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد و بواكم في الارض تتخذون من سهولها قصورا و تنحتون الجبال بيوتا فاذكروا ءلاء الله و لا تعثوا في الارض مفسدين

۷۵ قال الملاء الذين استكبروا من قومه للذين استضعفوا لمن امن منهم اتعلمون ان صلحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون

۷۶ قال الذين استكبروا انا بالذى امنتم به كفرون

۷۷ فعقروا الناقة و عتوا عن امر ربهم و قالوا يصلح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين

۷۸ فاءخذتهم الرجفة فاءصبحوا في دارهم جثمين

۷۹ فتولى عنهم و قال يقوم لقد اءبلغتكم رسالة ربى و نصحت لكم و لكن لا تحبون النصحين

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۴

ترجمه :

۷۳ - و به سوى (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده: این «ناقه» الهی برای شما معجزه‌ای است، او را به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علفهای بیابان) بخورد و آنرا آزار نرسانید که عذاب دردناکی شما را خواهد گرفت!

۷۴ - و بخاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت، که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می‌کنید و در کوه‌ها برای خود

خانه‌ها می‌تراشید، بنابراین نعمتهای خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید.

۷۵ - (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف پروردگار خود فرستاده شده است؟ آنها گفتند: ما به آنچه او بدان ماموریت یافته ایمان آورده‌ایم.

۷۶ - متکبران گفتند (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم! ۷۷ - سپس «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند ای صالح اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را با آن تهدید می‌کنی بیاور!

۷۸ - سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بیجان‌شان در خانه‌هایشان باقی مانده بود!

۷۹ - (صالح) از آنها روی برتافت و گفت ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چکنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

تفسیر:

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

در این آیات به قیام «صالح» پیامبر بزرگ خدا در میان «قوم» ثمود

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۵

که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می‌کردند اشاره شده و بحث‌های عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدینوسیله ادامه می‌دهد.

البته در سوره‌های «هود» و «شعراء» و «قمر» و «شمس» به این ماجرا نیز اشاره شده، و از همه جا مشروح‌تر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است، در این آیات تنها فشرده‌ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آنها بیان گردیده است.

نخست می‌گوید: «ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» (و الی ثمود اخاهم صالحا).

و علت اطلاق کلمه «برادر» به این پیامبران در ذیل آیه ۶۵ همین سوره در داستان هود بیان شد.

پیامبر آنان صالح نیز همانند سایر پیامبران، نخستین گام را در راه هدایت آنها از مسأله توحید و یکتاپرستی برداشت و به آنها گفت: «ای قوم من! خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید» (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).

سپس اضافه نمود من بدون دلیل چیزی نمی‌گویم، «بینه و دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است» (قد جائتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آية).

«ناقه» در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد در قرآن مجید اشاره به ناقة صالح شده، این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به عنوان یک

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۶

معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده؟ شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد. ضمناً باید توجه داشت اضافه «ناقه» به «الله» در آیات فوق به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقة مزبور، یک شتر معمولی و عادی نبود، بلکه امتیازاتی داشته است.

سپس به آنها می‌گوید: «مزاحم این ناقة نشوید و بگذارید در سرزمین خدا به چرا بپردازد، و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت» (فذروها تاء کل فی ارض الله و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم). اضافه «ارض» به «الله» (زمین خدا) اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می‌کند، بنابراین نمی‌بایست مزاحم او شوند.

در آیه بعد می‌گوید: «به خاطر داشته باشید که خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد، و در آن مستقر ساخت» یعنی از یکسو نعمتهای فراوان الهی را فراموش نکنید و از سوی دیگر توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیانگری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفت‌هایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند (و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بواکم فی الارض).

سپس روی بعضی از نعمتها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده می‌گوید:

«شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده دارد که می‌توانید قصرهای مجلل و خانه‌های مرفه در آن بسازید و هم کوهستان‌های مستعدی دارد که می‌توانید خانه‌هایی مستحکم در دل سنگها (برای فصل زمستان و شرائط جوی سخت) ایجاد کنید و بتراشید» (تتخذون من سهولها قصورا

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۷

و تنحتون الجبال بیوتا). از این تعبیر چنین به نظر می‌رسد که آنها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می‌دادند، در فصل بهار و تابستان در دشتهای وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می‌پرداختند و به همین جهت خانه‌های مرفه و زیبایی در دشت داشتند، و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول، به خانه‌های مستحکمی که در دل صخره‌ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث بر کنار بود آسوده خاطر زندگی می‌کردند. و در پایان آیه می‌گوید: «اینهمه نعمتهای فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمائید» (فاذکروا آلاء الله و لاتعثوا فی الارض مفسدین).

باز ملاحظه می‌کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بدباطن که از آنها تعبیر به ملاء (چشم پر کن) شده است، سر رشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند، و از آنجا که عده قابل ملاحظه‌ای از توده‌های خوشفکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند و همانطور که قرآن می‌گوید این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند: «آیا به راستی شما می‌دانید که صالح

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۸

از طرف خداوند برای راهنمایی ما فرستاده شده است» (قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اءتعلمون ان صالحا مرسل

من ربه)

البته هدف آنها از این سؤال جستجوی حق نبود، بلکه می‌خواستند بالقای شبهات در دل آنها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند، و به گمان اینک که همانند دورانی که در بند بودند مطیع و فرمانبردار آنها باشند از حمایت صالح دست بردارند.

ولی بزودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می‌کرد و برو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که «ما نه تنها می‌دانیم صالح فرستاده خدا است بلکه ما به آنچه او مأموریت دارد، و دعوت به سوی آن می‌کند ایمان آورده‌ایم» (قالوا انا بما ارسل به مؤمنون).

این مغروران متکبر دست از کار خود برداشتند و مجدداً برای تضعیف روحیه جمعیت مومنان گفتند: «ما به آنچه شما ایمان آورده‌اید کافریم» (قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون).

و از آنجا که آنها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان همیشه در جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند چنین می‌پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفرو بی‌ایمانی، الگو برای دیگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد، ولی بزودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا شخصیت تازه‌ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره‌مند شده‌اند.

جالب توجه اینکه در آیات فوق از اشراف بی‌ایمان به عنوان «مستکبران» و از توده‌های زحمتکش با ایمان به عنوان «مستضعفان» یاد شده، و این نشان می‌دهد که دسته اول با خود برتری و غصب حقوق مردم زیر دست و جذب نیروهای آنها به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می‌توان از آنها به طبقه «استثمار

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۳۹

کننده» و «استثمار شونده» تعبیر کرد. هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه‌های ایمان توده‌های مردم با ایمان مایوس شدند، و از سوی دیگر می‌دیدند با وجود «ناقه» که معجزه صالح محسوب می‌شد، سمپاشیهای آنها به جایی نمی‌رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند، و قبل از هر چیز «آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند» (فعقروا الناقة و عتوا عن امر

ربهم).

و به این نیز قناعت نکردند بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحا به او «گفتند اگر تو فرستاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست» (و قالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلین).

یعنی ما کمترین واهمه‌ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است، این سخن در حقیقت برپا ساختن یکنوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مومنان بود.

هنگامی که آنها ستیزه‌جویی و طغیانگری را به آخر رساندند و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می‌گیرد، به سراغ آنها آمد و «آنچنان لرزه‌ای قصرها و خانه‌های مستحکمشان را تکان داد و فرو ریخت و زندگی پرزرق و برق آنها را درهم کوبید که صبحگاهان تنها جسم

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۴۰

بی جان آنها در خانه‌هایشان باقی مانده بود» (فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جائمین).

«جائیم» در اصل از ماده «جثم» (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است، و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید آنها در خواب خوش فرو رفته بودند، ناگهان بپا خاستند همینکه بر سر زانو نشستند، حادثه به آنها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فرو ریختن دیوارها و یاصاعقه‌ای که با آن زلزله همراه بود جان خود را در همان حالت از دست دادند!

قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه از آیه فوق استفاده می‌شود که وسیله نابودی این قوم سرکش، زلزله بود، اما از آیه ۱۳ سوره فصلت برمی‌آید که صاعقه آنها را نابود کرد، و در آیه ۵ سوره حاقه می‌خوانیم اما ثمود فاهلکوا بالطاغية یعنی قوم ثمود بوسیله یک عامل ویرانگر از میان رفتند، آیا در میان این تعبیرات، تضادی وجود دارد؟

پاسخ این سؤال را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه این هر سه عامل

به یک چیز بازگشت می کنند و یا لازم و ملزوم یکدیگرند، بسیار می شود که زمین لرزه در یک منطقه بر اثر صاعقه های عظیم ایجاد می شود، یعنی نخست صاعقه تولید می شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می آید، و اما «طاغیه» به معنی موجودی است که از حد خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه بنابراین تضادی در میان آیات نیست.

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۲۴۱

در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «بعد از این جریان صالح از آنها روی برتافت و به آنها گفت: من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آنچه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم، لکن شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید» (فتولی عنهم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین).

در اینجا سؤال دیگری پیش می آید و آن اینکه آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است، و یا اینکه این گفتگوی نهائی صالح با آنها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده، ولی در عبارت قرآن بعد از جریان مرگ آنها ذکر شده است؟

البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است، زیرا گفتگو با آنها نشان می دهد که آنها زنده بوده اند ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست، زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده چنین گفتگوهای را با گذشتگان و ارواح آنها انجام می دهند، چنانکه در تاریخ زندگانی علی علیه السلام می خوانیم پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت: «ای طلحه! تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی، حیف که آنها را برای خود حفظ نکردی»، و نیز در اواخر نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به هنگامی که از جنگ صفین باز می گشت در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده «نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آنها گفت: شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود»!